



تہ جھولیا ۳

راز دروازہ پان شیخ ماٹنڈ



El misterio del portero fantasma
 © Text by Roberto Santiago
 © Illustrations by Enrique Lorenzo
 © Ediciones SM, 2014

Persian translation Copyright © 2019 by
 Houpa Publication
 Iranian edition published by arrangement
 with Ediciones SM
 Through KIA Literary Agency and Dos
 Passos Agencia Literaria
 All rights reserved.

نشر هوپا با همکاری آژانس ادبی کیادر چهارچوب قانون
 بین‌المللی حق انحصاری نشر اثر (Copyright). امتیاز
 انتشار ترجمه‌ی فارسی این کتاب را در سراسر دنیا با
 بستن قرارداد از ناشر آن (SM) خریداری کرده است.

رعایت «کپی‌رایت» یعنی چه؟

یعنی «نشر هوپا» از نویسنده‌ی کتاب، روبرتو
 سانتیاگو، و ناشرش، SM، برای چاپ این کتاب به
 زبان فارسی در ایران و همه‌جای دنیا اجازه گرفته و
 بابت انتشارش، سهم نویسنده، یعنی صاحب واقعی
 کتاب را پرداخت کرده است.

اگر هر ناشری غیر از هوپا، این کتاب را به زبان
 فارسی در ایران یا هر جای دنیا چاپ کند، بدون اجازه
 و رضایت روبرتو سانتیاگو این کار را کرده است.

سرشناسه: سانتیاگو، روبرتو، ۱۹۶۸ - م.

Santiago, Roberto

عنوان و نام پدیدآور: راز دروازه‌بان شیخ مانند/ نویسنده روبرتو سانتیاگو؛

تصویرگر انریکه لورنسو؛ مترجم سعید متین؛ ویراستار انسیه حیدری.

مشخصات نشر: تهران: نشر هوپا، ۱۳۹۷.

مشخصات ظاهری: ۳۱۵ص: مصور(رنگی).

فروست: ته جدولی‌ها؛۳.

شابک: دوره: ۳-۸۶-۸۸۶۹-۶۰۰-۹۷۸-۶۰۰-۵۵-۰-۴-۲۰۴-۶۲۲-۹۷۸

وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا

یادداشت: عنوان اصلی: El misterio del portero fantasma.

موضوع: داستان‌های کودکان (اسپانیایی) - قرن ۲۰ م

موضوع: Children's stories, Spanish -- 20th century

شناسه افزوده: لورنسو، انریکه، ۱۹۸۰ - م، تصویرگر

شناسه افزوده: Lorenzo, Enrique

شناسه افزوده: متین، سعید، ۱۳۶۵ - مترجم

رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۷، ۸۲الف / PQ۶۶۶۳

رده‌بندی دیویی: [ج] ۸۶۳۷

شماره کتاب‌شناسی ملی: ۵۳۸۸۲۵۰



نه چهل و نه بابا ۳

راز دروازه‌بان شیخ مانند

نویسنده: روبرتو سانتیاگو
 تصویرگر: انریکه لورنسو
 مترجم: سعید متین
 ویراستار: انسیه حیدری
 مدیر هنری: فرشاد رستمی
 طراح گرافیک: مریم عبدی
 ناظر چاپ: سینا برازوان
 چاپ سوم: ۱۳۹۷
 تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه
 قیمت: ۳۸۰۰۰ تومان
 شابک دوره: ۳-۸۶-۸۸۶۹-۶۰۰-۹۷۸-۶۰۰-۵۵-۰-۴-۲۰۴-۶۲۲-۹۷۸
 شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۲۰۴-۰۵۵-۰



آدرس: تهران، میدان فاطمی، خیابان بیستون،
 کوچه‌ی دوم الف، پلاک ۳/۱، واحد دوم غربی
 صندوق پستی: ۱۴۳۱۶۵۳۷۶۵
 تلفن: ۸۸۹۶۴۶۱۵
 همه‌ی حقوق چاپ و نشر انحصاراً برای نشر هوپا
 محفوظ است.
 هر گونه استفاده از متن این کتاب، فقط برای نقد
 و معرفی و در قالب بخش‌هایی از آن مجاز است.
 www.hoopa.ir
 info@hoopa.ir

این ترجمه برای
«فربد کیشانی»
به یاد جام‌های پُرشمار ارغوانی و جشن‌های پُرشکوه قهرمانی





یک دقیقه و بیست و نه ثانیه.
مساوی هستیم.
توی تیم کامونیا، مسی و آگوئرو و نیمارند.
توی تیم من هم اینیستا و فالکائو و کریستیانو رونالدو.
داریم سه به سه بازی می کنیم.
بهترین بازی ویدئویی دنیا.
زمان همین جوری دارد می گذرد.
فقط یک دقیقه و هفده ثانیه مانده تا بازی تمام شود.
مسی و آگوئرو یک و دو می کنند.
بعد مسی اینیستا را دریل می کند.
و می شوتند.

تیر دروازه.

هنوز مساوی هستیم.

بازی اش بدون دروازه بان است.

فقط سه تا بازیکن جلوی سه تا بازیکن دیگر.

اولین کسی که ده تا گل بزند، بازی را می برد.

یک دقیقه و هشت ثانیه.

فالکائو توپ را وسط زمین می گیرد.

چند متر می رود جلو.

و بی معطلی می شوتد سمت دروازه. اوووه!

توپ با فاصله ی خیلی کمی از کنار دروازه می رود بیرون.

فقط یک استثنا وجود دارد.

اگر زمان قانونی بازی تمام شود و هیچ کدام از دو تا تیم به ده گل

نرسیده باشند، جفتشان می بازند.

مساوی ندارد.

فقط برد و باخت.

پنجاه و سه ثانیه مانده.

نه - نه مساوی هستیم.

هرکس گل بزند، برنده است.

آگوئرو توپ را می گیرد و می چرخد و پاس می دهد به نیمار. او هم

به سرعت از کنار زمین فرار می کند.

کریستیانو می آید توپ را ازش بگیرد، ولی نیمار از رویش می پرد

و می رود.

می فرستند توی محوطه ی جریمه.

سروکله ی مسی برای شوت زدن پیدا می شود.

ولی آخرین لحظه اینیستا توپ را دور می کند.

من و کامونیا س داریم آخرین مسابقه ی تابستان را برگزار می کنیم.

مسابقه ی سرنوشت ساز.

امروز یکشنبه شش سپتامبر است.

فردا سال تحصیلی جدید شروع می شود.

کل تابستان را سه به سه بازی کرده ایم.

و هر کدام دقیقاً ۲۸۶ بازی را برده ایم.

بازیکن ها را عوض کرده ایم.

زمینمان را عوض کرده ایم.

پیراهن هایمان را عوض کرده ایم.

هرکاری را که می شد، امتحان کرده ایم.

آخر سر مساوی ایم.

سی و نه ثانیه.

فالکائو دوباره توپ را می گیرد و با سرعت از آگوئرو رد می شود.

انگار که می خواهد سنا تر کند... ولی آخرین لحظه می رود توی

محوطه ی جریمه، می چرخد و بدون اینکه کسی انتظارش را داشته

باشد، خیلی محکم توپ را می شوتند.

جفتمان بدون اینکه جُم بخوریم، نگاه می کنیم.

توپ با سرعت هرچه تمام تر می رود سمت دروازه... ولی

می خورد به تیر. برمی گردد و می افتد زیر پای رونالدو. تک و تنها

جلوی دروازه ی خالی است.

فقط باید یک بغل پا بزنم و توپ را قل بدهم توی دروازه.

همه، یکی از بچه‌های تیم را به عنوان الگوی خودش توی فوتبال معرفی کند!
حتماً باید یکی از بچه‌های تیم باشد.
این تنها شرط بازی است.
شرط احمقانه‌ای است.
خودمان هم می‌دانیم.
این همه بازیکن بزرگ و معروف توی دنیا هست که آدم می‌تواند از شان الگوبرداری کند.
و خیلی مسخره است که آدم بازیکن تیم ته جدولی‌ای مثل سوتوالتو را الگوی خودش انتخاب کند.
ممکن است طرف بهش برخورد.

یک ثانیه یا دو ثانیه قبل از شوت زدن صبر می‌کنم.
نمی‌خواهم اشتباه کنم.
ولی زیادی لغتش می‌دهم.
نیمار تکل می‌زند و توپ را می‌گیرد.
فرصت طلایی‌ای را از دست دادم.
بیست و دو ثانیه.
اگر هیچ‌کدام گل نزنیم، کل تابستان به فناست.
تازه، من و کامونیاس سر یک چیز خیلی مهم با هم شرط بسته‌ایم.
هرکس ببازد، باید روز اول مدرسه برود وسط حیاط و جلوی چشم



که چرا اُسکلم کرده‌اید.
ولی خب، سر این شرط بسته‌ایم.
و دیگر کاری‌اش نمی‌شود کرد.
کامونیا س مثل جن زده‌ها دسته‌اش را تکان می‌دهد.
بلند می‌شود.
بهش نگاه می‌کنم و دوباره برمی‌گردم به صفحه‌ی تصویر نگاه
می‌کنم و نیمار را می‌بینم که ضربه‌ی محکمی می‌زند سمت
دروازه‌ی حریف.
مسی از راه می‌رسد و توپ را می‌گیرد.
باید هرطور شده، جلویش را بگیرم.
دیگر زمانی نمانده.
مسی یک بدن می‌آید و اینیستا را دربیبل می‌زند.
زیرچشمی کامونیا س را نگاه می‌کنم.
ازبس زور زده، قرمز شده.
به کله‌ام می‌زند هلش بدهم.
ولی این کار را نمی‌کنم.
مسی همچنان با توپ جلو می‌رود.
فالکائو بدو بدو پشت سرش می‌آید.
باید برسم.
باید برسم.
باید جلویش را بگیرم.
من هم از جایم بلند می‌شوم و دسته را با تمام قدرت فشار
می‌دهم.

هشت ثانیه.
فکری به سرم می‌زند: می‌توانم دستگاه را از برق بکشم و بگویم
حواسم نبوده.
مسی همچنان پابه‌توپ جلو می‌رود.
فالکائو هم از پشت سرش می‌دود.
شش ثانیه.
پنج.
چهار.
مسی شوت می‌کند سمت دروازه.
توپ به پرواز درمی‌آید.
سه.
من خشکم می‌زند.
دو.
توپ دارد وارد دروازه می‌شود.
یک.
و گل!
گل دیدنی برای کامونیا س.
ثانیه‌ی آخر.

روز اول مدرسه همه جوری به همدیگر نگاه می‌کنند که انگار
 چیزهای زیادی دارند برای هم تعریف کنند.
 «تابستان چه کار کردی؟»
 «رفتیم ده پیش پدر بزرگ و مادر بزرگم.»
 «چاق شده‌ای.»
 «ولی تو لاغر شده‌ای.»
 «قد کشیده‌ای.»
 «تو نه.»
 همه از همین حرف‌ها می‌زنند.
 بعد از پنج دقیقه متوجه می‌شویم که دیگر چیز خاصی برای
 تعریف کردن نداریم.



«به عقیده‌ی یک کرم، عجیب است که
انسان کتاب‌هایش را نمی‌خورد.»

بخشی از شعر «کرم‌های شب‌تاب» / رابیندرانات تاگور

هوپا، ناشر کتاب‌های خوردنی

